



نقاش زندگی مدرن

شارل بودلر

ترجمه‌ی مرضیه خسروی

آیده‌های بزرگ

سرشناسه: بودلر، شارل پیر، ۱۸۳۱-۱۸۶۷ م. Baudelaire, Charles Pierre
عنوان و نام پدیدآور: نقاش زندگی مدرن / شارل بودلر: مترجم مرضیه خسروی.
مشخصات نشر: تهران: روزگار نو، ۱۳۹۳.
مشخصات ظاهری: ۱۱۹ ص.
فروست: ایده‌های بزرگ.
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۸۶۷-۵۵-۷
وضعیت فهرست نویسی: فیفا
یادداشت: عنوان اصلی: The painter of modern life and other essays

موضوع: هنر
شناسه افزوده: خسروی، مرضیه، ۱۳۶۲ - مترجم
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۳ ۷۹۷/۳/۷۷۴۴۵
رده‌بندی دیویی: ۷۰۰
شماره کتابشناسی ملی: ۲۷۰۳۴۴۵

انتشارات: روزگار نو
نقاش زندگی مدرن
نویسنده: شارل بودلر؛ ترجمه‌ی مرضیه خسروی
ویراستار: کاوه عزیزی
چاپ اول: بهار ۱۳۹۴
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۸۶۷-۵۵-۷
قیمت: ۹۵۰۰ تومان
شارگان: ۱۰۰۰

www.ruzegarpub.ir
ruzegar.no@gmail.com

نقاش زندگی مدرن

شارل بودلر

ترجمه‌ی مرضیه خسروی



طراح جلد: ریسا عزیزی

نوبت چاپ: اول ۱۳۹۴

شمارگان: ۱۰۰۰ جلد

قیمت: ۹۵۰۰ تومانی

چاپ و صحافی: افق بی پایان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۸۶۷-۵۵-۷

نشانی دفتر: بخ انقلاب-خ دانشگاه- جنب شهدای ژاندارمری-مرکز خرید دانشگاه- طبقه زیر همکف

تلفن تماس: ۶۶۹۵۸۱۴۰ - ۹۱۳۶۸۵۵۹۷۶

فهرست :

۷	مقدمه
۱۳	نقاش زندگی مدرن
۶۵	حیات و هنر اوژن دلاکروا
۱۰۱	برگرفته از سالن ۱۸۵۹

مقدمه

شارل پیر بودلر، ادیب صاحب‌نام فرانسوی، در تاریخ نهم آوریل سال ۱۸۲۱ میلادی در پاریس به دنیا آمد. مادرش «کارولین ارشیمبودوفه» در هنگام زادن شارل ۲۸ سال داشت و پدرش مردی ۶۱ ساله به نام «فرانسوا بودلر» بود، هم او که گرایش و برداشت درستی از هنر را در شارل به ارمغان گذاشت. بهترین دوستان فرانسوا بودلر، هنرمند بودند و او در بیش‌تر روزها فرزند خردسالش را به تماشای موزه‌ها و نگارخانه‌ها می‌برد. شارل کنار بوم نقاشی پدر جای می‌گرفت و کار او را به تماشا می‌نشست. برخی از نخستین یادگارهای او به زمانی بازمی‌گشت که پدرش او را به کاخ لوکزامبورگ می‌برد تا برای او از تندیس‌های کاخ بگوید. بودلر در دو جا می‌نویسد: «تصویرها، تنهاترین، باشکوه‌ترین و نخستین دریافت‌هایم بودند». شارل شش سال بیش‌تر نداشت که پدرش را از دست داد و او بیش از پیش به مادر گروید. یک سال پس از مرگ پدر، مادرش همسر سروانی به نام «راک اوپیک» شد. پیوندی زودهنگام که همواره در چشم شارل ناخوشایند می‌آمد. او این مرد را دوست نمی‌داشت و منش سربازی او را بر نمی‌تافت. اما ناگزیر به همدلی با مادر بود. وی بیش از هر چیز به زمانی می‌اندیشید که مادرش، او را از جان و دل دوست می‌داشت و مهرش را چون امروز به مردی خشک‌اندیش و سخت‌گیر نداده بود. از آن سو، اوپیک نیز دوست نداشت مهر همسر نخواستۀ خود را با پسر مردی دیگر تقسیم نماید. روش‌ها و رویکردهای سخت‌گیرانه او، ناخواسته به پیدایی شخصیت شارل انجامید. راهبردهای او، راهبردهای درستی نبودند: امیدش آن بود که این کودک عزیزدردانه که به وسیله مردی همدوست

پرورش یافته بود، چشم‌پسته هر دستوری را بی‌درنگ چون سربازی نورسیده از او پذیرد. شارل یازده ساله بود که خانواده‌اش به لیون آمدند. پس از این جابه‌جایی، او را به مدرسه‌ای شبانه‌روزی سپردند و او تنها در روزهای پایان هفته می‌توانست به خانه برگردد. این روزها با هنگامی که او در کنار مادرش در پاریس می‌زیست بس ناهمگون بودند. لیون با زاغه‌های تهی‌دست‌نشین و رازناکی آرام‌بخش خود، به بودلر زمینه نخستین درون‌بینی‌هایش درباره هستی را داد. او در دوران مدرسه، همه زمان به پاریس می‌اندیشید و به روزهای خوبی که با پدر و مادرش داشت، پدری که اکنون در گوری سرد خفته بود. مدرسه بر پایه رویکردهای جانکاه سربازی بنیان نهاده شده بود و همین بودلر جوان را هرچه بیش‌تر به تنهایی، درون‌گرایی و تب ویرانگر سودازدگی (مالیخولیا) فرو می‌برد. بودلر از روش‌های سخت‌گیرانه و دشواری که ناگزیر به پذیرش آن‌ها در زندگی شده بود بیزار بود و آن‌ها را برنمی‌تافت. در مدرسه شبانه‌روزی لیون، بیش‌تر روزها با دانش‌آموزان دیگر و با آموزگاران‌ش ناسازگاری و کشمکش داشت. این دوران آنگاه به بهبود رسید که خانواده‌اش در ۱۸۳۶م به پاریس بازگشتند و او در مدرسه «لویی لوگران» نام‌نویسی کرد اما این دوره نیز کوتاه بود و دیری نپایید. در آوریل سال ۱۸۳۹م، سالی که می‌تایست دانش‌آموخته شود، از مدرسه بیرونش انداختند. در ماه مه ۱۸۴۱م، بودلر به یافشاری خانواده، راهی سفری به جزایر «ایندیز» شد «تا از آموزه‌های بد ببرد». آموزه‌ها و آزادسری‌هایی که در محله «لاتین پاریس» به آن‌ها خو گرفته بود. شارل طی دهمین ماه از سفر هجده ماهه خود، درخواست بازگشت به خانه داد. در جشن بیست و یکمین زادروزش، میراث پدر را به ارمغان برد. اما زندگی آزادسرانه و بی‌پروایی‌هایش، این میراث را به نابودی می‌کشاند. پس در ۱۸۴۴م پدر و مادرش با رأی دادگاه، دسترسی او به این دارایی‌ها را کاهش دادند و از این پس شارل می‌توانست تنها میزان ناچیزی از آن‌ها را دریافت دارد. او در ۱۸۴۲م، با «ژین دووال» سر و

سری یافت که از خونی دیگر بود. زنی دورگه که از دید او «نماد زیبایی سیاه» بود. این دختر گذاشت که او هم چون برده وی را در پرنیان خواب‌های شگفت خود درپیچد. بودلر او را تنها و تنها برای خون وحشی‌اش دوست می‌داشت. بودلر می‌نوشت تا جامعه را شگفت‌زده سازد؛ شاید این از آموزش‌های سخت دوران کودکی‌اش برمی‌خاست و چه بسا از ناشکیبایی‌اش در برابر هر آنچه که در زندگی‌اش مخ داده بود. بیش‌تر نیز درون‌مایه‌های غیراخلاقی و بدبینانه را برمی‌گزید. می‌پنداشت که دیدگاه‌ها و اندیشه‌های یکسان بسیاری با «ادگار آلن پو» دارد. بودلر و پو هر دو، نگاه خود را بر زیبایی، مرگ و شگفت‌انگیزی خیره ساخته بودند. بودلر با پو همدل شد و برگردان برخی از کارهای او را انگلیسی به فرانسه را آغاز نمود. همین برگردان‌هاست که امروز پیوندی جدایی‌ناپذیر میان پو و بودلر در دنیای انگلیسی و فرانسوی‌زبان پدید می‌آورد. در ۱۸۷۵م، سروده شناخته‌شده بودلر با نام «گل‌های شر» پس از چاپ به توقیف درآمد و بودلر ناگزیر شد شش سروده آن را بیرون بیاورد و پولی نیز به تاوان این سروده‌ها بپردازد. او سپس به کار نقد روی آورد و در این راه نیز آوازه یافت و نوشته‌های سال‌های ۱۸۴۵م، ۱۸۴۶م و ۱۸۵۹م خود را با نام «تالارها» به چاپ رساند که پژوهش‌های ارزنده و چشم‌گیری درباره هنرمندان گوناگون است. او هم‌چنین نگاشته‌های روزنامه‌نگارانه کوتاه بسیاری آفرید و پژوهش‌های بنیانی‌تری نیز درباره کارهای ادبی شناخته‌شده‌ای چون «مادام بواری» فلوربر به انجام رساند. بودلر در ۱۸۶۰م، «اندوه پاریس» را بیرون داد که نزدیک پنجاه سروده به نثر است، قالب شعری که در آن زمان در فرانسه ناشناخته بود. مقاله «نقاش زندگی مدرن» که بی‌تردید یکی از مهم‌ترین نوشته‌های شارل پیر بودلر شاعر و منتقد معروف فرانسوی به‌شمار می‌رود، بیست و ششم نوامبر سال ۱۸۶۳م در مجله فیگارو به چاپ رسید. مقاله بلند «نقاش زندگی مدرن» قطعاً یکی از نخستین صورت‌بندی‌های نظری در باب مدرنیته است؛ مقاله‌ای که

هوشمندانه در باب رابطه میان امر تاریخی و امر شاعرانه تأمل می‌کند، یکی از فشرده‌ترین متن‌های نظری - انتقادی که پژواک آن را می‌توان یک سده بعد در کل نظریه انتقادی مشاهده کرد. بودلر گرچه شاعری قرن نوزدهمی بود اما از بصیرتی قرن بیستمی برخوردار است. تأملات او در باب صنعتی و تکنیکی شدن هنر - که حاصل دیدار او از یک نمایشگاه عکاسی در اواخر قرن نوزدهم میلادی بوده است - ابعاد نظری، انتقادی و حتی شهودی یک شاعر را نیز درمی‌نوردد و لحن پیشگویانه یک پیامبر را به خود می‌گیرد. نوشته‌هایی که جرقه‌های نبوغ‌آمیز آن گاه چنان گُر می‌گیرد که پس از صد و چندی سال آتش آن هم‌چنان شوق و شورآفرین است. اما بی‌شک در میان این نوشته‌های نبوغ‌آمیز و سرشار از بصیرت شاعرانه، «نقاش زندگی مدرن» (نوشته‌ای استثنایی است. چگالی ایده‌ها و تکانه‌های فکری و شهودی‌اش آنچنان بالا است که آدمی را به یاد والتر بنیامین و مقالات فشرده و کولاژگونه‌اش می‌اندازد. بی‌جهت نیست که ژان لوک گدار به بندی از شعر بودلر اشاره می‌کند تا نشان دهد او چند دهه پیش‌تر، سینما را از طریق شعرش پیش‌بینی کرده بود: «از خلال ذهن‌هایمان می‌خلد / کشیده چونان بوم‌های نقاشی / خاطرات تو در قاب افق...» گدار، این بند را در دهان میشل پیکولی می‌گذارد و بعد توضیح می‌دهد که آنچه بودلر گفته، اشاره به پرده سینماست. اینجا حتی اگر به سیاقی که خود بودلر آثار و نوشته‌های دیگران را می‌خواند، نوشته او را بخوانیم - یعنی تفکیک امر گذرا، از امر سرمدی با آنچه تاریخ نیز ناقوان از نشاندن گرد زمان بر آن است - با متنی روبه‌رو هستیم که گویی نویسنده‌اش از اعماق تاریخ سر برآورده تا هم‌عصر و هم‌زمان ما نکاتی نبوغ‌آمیز در باب زندگی مدرن و آداب و ژست‌های بورژوازی بگوید. کلام او در ثبت ژست‌ها و آداب زندگی روزمره بورژوازی در قرن نوزدهم از آنچنان دقت و صحتی برخوردار است که می‌توان آن را به نقش دوربین در فیلم‌های مستند تشبیه کرد. از این جهت نیز نشر

نبوغ‌آمیز بودلر در ثبت ژست‌های قرن نوزدهمی، همان کارکردی را می‌یابد که جورجو آگامبن به سینما در قرن بیستم می‌بخشد. توصیف و تحلیل‌های بودلر از طرح‌های کنستانتین گی - که در ترجمه کتاب ژای ثبت شده است - متنی فراتر از تحلیل آثار یک هنرمند را خلق می‌کند و به قول آنری مژونیک، کارکردی هم‌چون «رستگار کردن جهنم مدرنیته» را دارد و البته یادآور این نکته تکراری اما هم‌چنان مغفول است که برای نقد مدرنیته باید سرتاپا مدرن بود و بودلر شاعر و نویسنده‌ای به‌غایت مدرن بود. در ۱۸۶۲م، حمله قلبی کوچکی به بودلر دست داد که چهل‌ساعت همین، مرگش را شتاب بخشید. در ۱۸۶۷م هنگامی که بودلر در بلژیک به‌سر می‌برد، نیمی از پیکرش از کار افتاد و به زبان‌پریشی سختی گرفتار آمد. او را به پاریس برگرداندند تا این‌که در سی و یکم آگوست سال ۱۸۶۷م بر بازوان مادرش جان سپرد و در مونپارناس دفن شد.